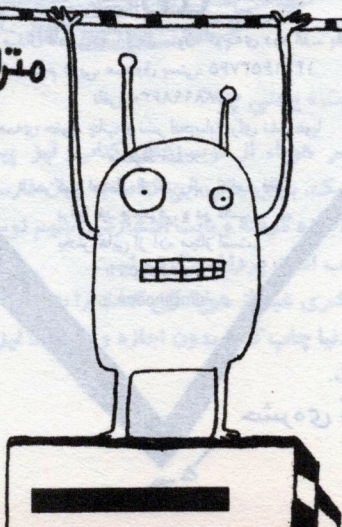


نیای مکرکھی

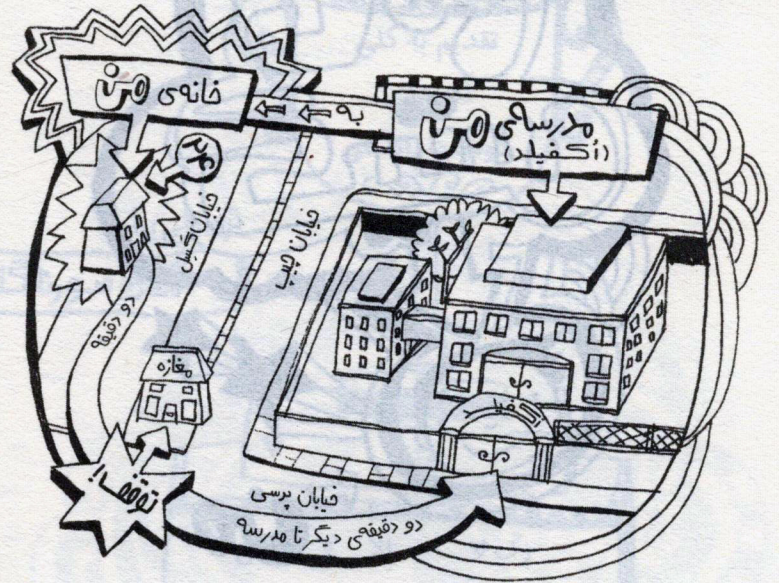
تہم گیتیں

نویسنہ و تصویرگر: لیز پيشون

مترجم: بہرنگ ربیعی



فتی با اینکه از خانه‌ی ما فقط چهار دقیقه تا مدرسه راه است من بیشتر وقت‌ها دیر می‌رسم مدرسه.



معمولاً دلیلش این است که من و درک (دوستم) و همسایه‌ی دیواربه‌دیوارمان) سر راه مدرسه کمی (خُب، گلی) «گپ» می‌زنیم. بعضی وقت‌ها دلیلش این است که حواس من پرت می‌شود به آدامس‌های میوه‌ای (آدامس میوه‌ای) و ویفرهای کاراملی (آدامس کاراملی) مغازه. هر از گاهی هم دلیلش این است که من یک کوه کارهای خیلی مهم‌تر دارم.

مونا کاری که امروز صبح کردم این بود

(اولین روزی که دوباره رفتم مدرسه).

☀ بیدار شدم - ☹ ☹ موسیقی گوش دادم. 🎵 🎵
گیتار زدم.

👣 قل خوردم از تخت پایین (خیلی کند).

🧦 دنبال جوراب‌هایم گشتم

🎵 دوباره گیتار زدم.

متوجه شدم مشق تعطیلاتم را انجام نداده‌ام.

وقت کردم به این فکر کردم که بهانه‌ی خوبی برای همراه نداشتن مشقم دست و پا کنم (آه!).

خواهرم، دلیا، را اذیت کردم. می‌پذیرم که امروز صبح همین کار وقتم را گرفت (هر چند خوش گذشت).

👓 عینک آفتابی دلیا را قايم کردم.

کتاب قصه‌ی مصورم را با خودم بردم توی دست‌شویی تا بخوانم (تمام این مدت دلیا بیرون منتظر بود - ها! ها!).

مامان که داد می‌زند...